

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

سه شنبه ۱۸ نوامبر ۲۰۲۵

شعر: امیر هوشنگ ابتهاج "سایه"
انتخاب و ارسال: انارگل خوستی

آبی که بر آسود زمینش بخورد زود
دریا شود آن رود که پیوسته روان است
امروز نه آغاز و نه انجام جهان است
ای بس غم و شادی که پس پرده نهان است
گر مردرهی غم مخور از دوری و دیری
دانی که رسیدن هنر گام زمان است

تورهر و دیرینه سر منزل عشقی
بنگر که ز خون تو به هر گام نشان است

آبی که بر آسود زمینش بخورد زود
دریا شود آن رود که پیوسته روان است

باشد که یکی هم به نشانی بنشیند
بس تیر که در چله این کهنه کمان است

از روی تو دل گندم آموخت زمانه
این دیده از آن روست که خونابه فشان است

دردا و دریغا که در این بلزی خونین
بزیچه ایام دل آدمیان است

دل بر گنر قافله لاله و گل داشت
این دشت که پامال سولان خزان است

روزی که بجنبد نفس باد بهاری
بینی که گل و سبزه کران تا به کران است
ای کوه تو فریاد من امروز شنیدی
دردی ست درین سینه که همزاد جهان است
از داد و داد آن همه گفتند و نکردند
یارب چه قدر فاصله دست و زبان است
خون می چکد از دیده در این کنج صبوری
این صبر که من می کنم افشردن جان است
از راه مرو سایه که آن گوهر مقصود
گنجی ست که اندر قدم راهروان است

